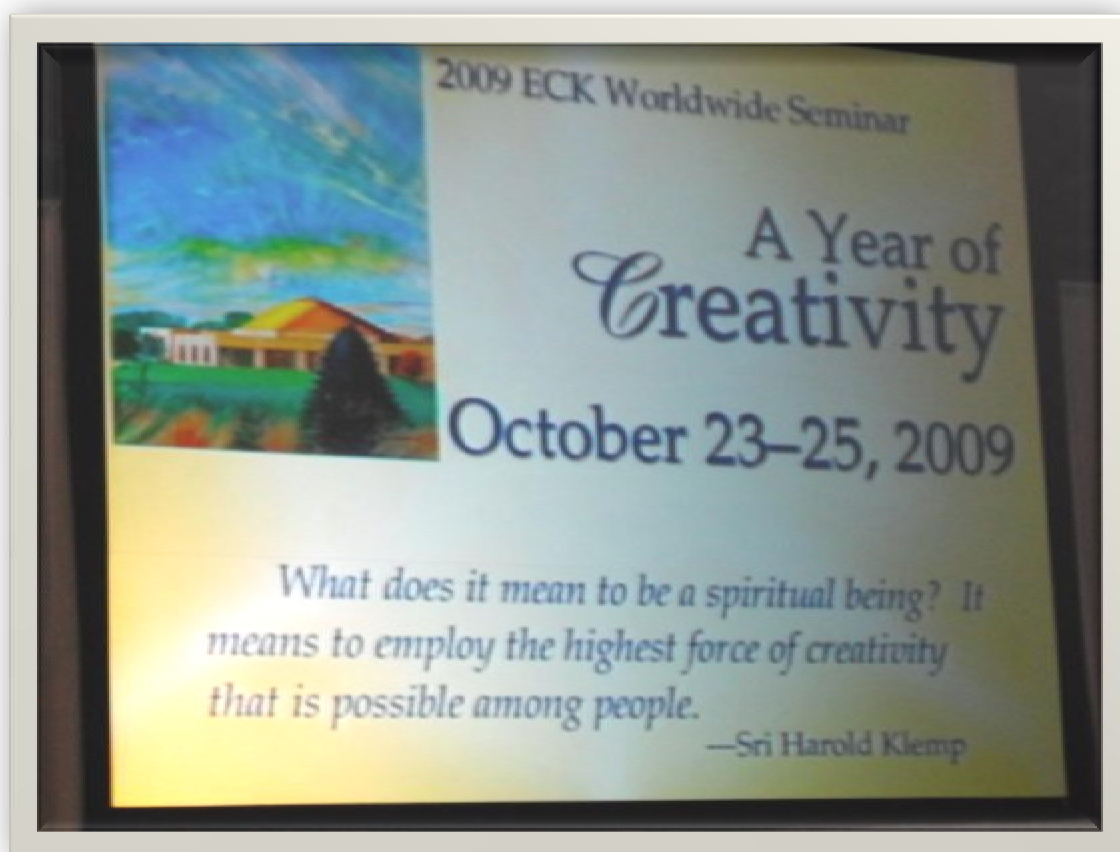


درسهای معنوی زندگی



Spiritual lessons from living

سخنرانی سری هارولد کلمپ در سمینار جهانی 2009 اکنکار در شهر مینیاپولیس

بنام مقام متعال

((درسهای معنوی زندگی))

نوشته : هارولد کلمپ

تقدیم به ماهانتا

و اساتید نظام وایراگی

- کامپیوتر باهوش / کارما^۱ی باهوش!

دختر ((کتی^۲)) دانشجوی کالج است و او از یک شرکت خدمات فروش کامپیوتر یک پیشنهاد فروش عالی دریافت نمود. این شرکت یک قیمت ویژه و ارزان برای خرید کامپیوتر مخصوص دانش آموزان داشت. دختر کتی پول کافی برای خرید کامپیوتر را نداشت و به همین دلیل کتی کامپیوتر را برایش خریداری نمود. همچنین کتی یک کامپیوتر با قیمت ویژه تخفیف دانش آموزی نیز برای خودش خریداری کرد. کامپیوتر دختر بخوبی کار می کرد، اما کامپیوتر کتی از روز اول دارای مشکل بود و رفته رفته بدتر و بدتر می شد.

دختر دیگر کتی نیز که دانش آموز نبود، سعی و تلاش خود را نمود تا بتواند از این کامپیوتر استفاده کند، اما کامپیوتر همچنان دارای مشکل بود و به خوبی کار نمی کرد. در نهایت کتی به این نتیجه رسید که بایستی در مورد قرارداد با فروشنده صادقانه عمل می کرده و به این دید رسید که او داشته عملی را انجام می داده که چیزی را به بهای کمتر و واقعی آن بدست آورد. بنابراین او برای خود یک کامپیوتر جدید با قیمت کامل خریداری نمود و این کامپیوتر را نیز اهدا کرد.

در جامعه ما عده کثیری از مردم در این خیال واهی بسر می برند که می توانند چیزی را بدون پرداخت بهای واقعی آن بدست آورند. آنها فکر می کنند که همه چیز رو به راه است در حالی که رو به راه نیست! دزدی، دزدی است. یک اکیست^۳ واقعی همه چیز را با نیرو و توان خود در جهت مراقبت از کار و بار امورات خود انجام خواهد داد.

- یک دامپزشک - یک گربه و پراجاپاتی^۴

مرد جوانی بنام ((مایک^۵)) در حال دو چرخه سواری در امتداد ساحل بود که یک تخته موج سواری را دید. آن دور و

۱. Karma : همان قانون عمل و عکس العمل است و بمعنای بازگشت نتیجه عمل بسوی شخص می باشد - م

۲. Kathy

۳. Eckist : دانش پژوه طریق معنوی اکنکار، اکیست نامیده می شود - م

۴. Prajapati : استاد معظم اکنکار که مسئول مراقبت و آموزش حیوانات می باشد - م

۵. Mike

اطراف شخصی نبود ، بنابراین او آن را به همراه خود به خانه برد و در اینترنت در صفحه مربوط به نیازمندی های اشیا گمشده یک آگهی درج کرد. پس از مدتی دکتری بنام ((کن¹)) که یک متخصص ماساژ درمانی² بود با او تماس گرفت. مایک تخته موج سواری را به مطب دکتر برد و آن را تحویل داد و دکتر به او گفت که اگر خانواده مایک احتیاج به خدمات تخصصی اش را داشتند او با تخفیف این خدمات را برایشان انجام خواهد داد.

پس از گذشت مدت کوتاهی ، گربه خانواده بیمار شد و خانواده مایک به یاد پیشنهاد دکتر افتادند و گربه را به مطب دکتر ((کن)) بردند. دکتر پس از دیدن گربه که نامش ((سیمبا³)) است، گفت : ((این گربه بسیار بسیار بیمار است.)) همچنین او خاطر نشان کرد که یکی از معدود افرادی است که در زمینه انرژی درمانی⁴ (که به درمان راه دور⁵ نیز معروف است) متخصص و کارآموده است.

روش انرژی درمانی بسیار موثر است ولی دارای دوران نقاهت و مراقبت خاصی است تا نتایج مطلوب حاصل شود گربه ها نسبت به انرژی درمانی بسیار باز و پذیرا هستند زیرا آنها نسبت به انرژی ها بسیار حساس هستند.

پدر خانواده به دکتر دامپزشک در مورد استاد اک⁶ بنام پراجاپاتی که با حیوانات کار می کند و مراقب آنهاست صحبت نمود. روز بعد، مادر خانواده ((آن⁷)) به ملاقات گربه رفت و وقتی گربه را در وضعیت ناگواری مشاهده نمود شروع به گریه کرد. در همان موقع دکتر ((کن)) به اطاق آمد و سوالاتی در مورد پراجاپاتی پرسید. سپس دکتر ((کن)) شروع به تشریح او نمود و گفت که دیشب استاد اک [پراجاپاتی] به خوابش آمده و به او گفته بود که نگران نباشد همه چیز روبراه خواهد شد.

سه روز بعد ، ((آن)) به دامپزشکی بازگشت و دکتر گفت که [از گربه] نمونه خون گرفته و می خواهد قبل از اینکه

-
۱. Ken
 ۲. Chiropractor
 ۳. Simba
 ۴. Energy Medicine
 ۵. Remote Treatment
 ۶. Eck : روح الهی ، جوهره حیات ، صدای خداوند - خداوند روح الهی ، اک ، را خلق نمود که مجموعه تمام هوشیاری هاست و اک همه جهانها را خلق نمود و همانی است که از رگ گردن نیز به انسان نزدیک تر است. معمولا در مراقبه ها به شکل نور دیده و به اشکال مختلف صوت آن را می شنویم - م
 ۷. Ann

با کامپیوتر نتایج را بررسی کند از حضور پراجاپاتی نیز در اینجا مطمئن شود. ((آن)) چشمانش را بست و شروع به زمزمه ((هیو^۱)) نمود و در مراقبه^۲ دکتر نیز پراجاپاتی را صدا زد. سپس دکتر چشمانش را گشود و به ((آن)) گفت که میتواند حضور پراجاپاتی را در اطاق حس کند به طوری که پوستش در حال ((جلنگ جلنگ^۳)) کردن بود. ((آن)) نیز حضور استاد اک را به خوبی احساس می نمود. سپس دکتر کامپیوتر را روشن کرد و مشغول بررسی آزمایش خون گردید. او گفت که نتایج آزمایش خون روبراه و همه چیز نرمال است و ((آن)) می تواند گربه را با خود به خانه ببرد.

درس معنوی این داستان این است که عشق بقدری قدرتمند است که می تواند از طریق روح الهی، اک، همه چیز را شامل بشود. اساتید اک به خوبی با روح الهی هم آهنگ هستند و به همین خاطر است که عشق الهی از طریق اک از مجرای پراجاپاتی برای حفاظت از مخلوق کوچک خداوند جاری شد. این نشان دهنده چگونگی زندگی است.

گاو شاخ دار تگزاس^۴ گاو نر کوچولو را نجات می دهد!

کارول^۵ در یک منطقه دامپروری که یک دهکده کوچک نزدیک سان آنجلیوی^۶ تگزاس است، زندگی می کند. یک روز صبح کارول از خانه بیرون آمد. همسایه اش آنجا بود و روی چمنزار او سه تا گاو نر بودند. یکی از آنها یک گاو شاخ دار بسیار بزرگ بود و آن دوتای دیگر گاوهای نر سیاه کوچکی بودند. متأسفانه یکی از گاوهای سیاه کوچولو روی زمین دراز کشیده بود. بخاطر اینکه از یک بوته بزرگ حسابی پرخوری و حالا شکمش ورم کرده بود.

وقتی که یک حیوان شکمش ورم کند و نتواند از جای خود بلند شود احتمال اینکه بمیرد زیاد است. در زمانی که من در مزرعه کار می کردم متوجه شدم که اینگونه مواقع مزرعه داران به کمک یک سیخ بلند که همیشه همراه خود دارند به کنار یکی از دنده های حیوان ورم کرده سیخونک می زنند و این عمل باعث می شود که به حیوان کمک کند تا هوای منطقه ورم کرده را خارج نماید.

۱. HU : نام باستانی خداوند که متشکل از اصوات است و به صورت هی یوووووو در یک بازدم باشکوه خوانده می شود.

صوفیان قدیم شکل ((هو)) که برگرفته از هیو ست را بعنوان ذکر استفاده می نمودند - م

۲. Contemplation

۳. Tinkling

۴. Texas

۵. San Angelo

۶. Carol

دان¹ و کارول این مسئله را نمی دانستند. دان گوشی تلفن را برداشت تا با مزرعه دار تماس بگیرد اما نتوانست که صاحب گاو را بیابد. بنابراین یک تماس با کلانتر گرفت به این امید که او راهی برای کمک به گاو کوچک را بلد باشد. در همین زمان، گاو بزرگ دور دان یک چرخه زد و بسیار نگران به نظر می رسید. گاو بزرگ شاخ دار خیلی بزرگ بود، حیوان یک تنی، اما دان نترسید و سر آن را نوازش کرد. سپس گاو بزرگ شاخ دار به طرف کارول رفت و بازوی او را لیسید. همچنین وقتی که دان به سمت گاو کوچک سیاه که روی زمین دراز کشیده بود رفت، گاو بزرگ شاخ دار نیز او را همراهی می کرد. این مسئله کمی عجیب و غیر طبیعی بود.

کمی بعد گاو بزرگ تلاش کرد تا به گاو کوچک کمک نماید تا روی پای خود بایستد و این کار را با یکی از شاخ هایش انجام می داد تا با ایجاد یک حالت اهرمی او را بایستاند. در این حال دان نیز شاخ های گاو کوچک را گرفته بود و سعی می نمود با ایجاد حالت تعادل او را بایستاند. گاو کوچک نیز تلاش می نمود تا بلند شود منتها انگاری که جهت راه رفتن صدمه دیده بود. گاو بزرگ از شاخش برای سیخونک زدن به دنده گاو کوچولو استفاده کرد تا هوا از منطقه ورم کرده شکم عبور کند تا حال گاو کوچولو روبراه شود. در نهایت این عشق گاو بزرگ شاخ دار بود که جان گاو کوچولو سیاه را نجات داد.

این داستان نیز نمونه ای دیگر از عشق الهی بود که خود را از یک حیوان به حیوانی دیگر نشان داد. کارول و دان سهم خود را برای کمک کردن بخوبی انجام دادند. عشق خود را به گونه، نژاد یا طبقه خاصی محدود نمی سازد. عشق، عشق است و این تمام آموخته های اک به ماست. عشق خالص و تنها عشق و بسادگی عشق ورزیدن.

- موتور سیکلت پیتر² ماهانتا³ را نیز حمل می کند!

پیتر در نیجریه⁴ زندگی می کند. یک روز او در حال راندن موتور سیکلت کوچکش در بزرگراهی بود و به همراه خود

۱. Don

۲. Peter

۳. Mahanta: بالاترین وضعیت خدا آگاهی و هوشیاری در تمام جهانهای مخلوق - معمولاً در مراقبه ها یا در وضعیت

سفر روح و یا در وضعیت رویا، ماهانتا به شکل استاد حق در قید حیات تجلی می یابد به همین دلیل لقب دیگر استاد اک

در قید حیات، ماهانتا است. همچنین ماهانتا نام دیگر استاد درون است - م

۴. Nigeria

مسافری را داشت که پشت سرش نشسته بود. او در لاین سرعت قرار داشت. در این موقع او نمیدانست که یک ماشین درست پشت سر او با سرعت به سمت او می آمد. اگر او در یک لحظه کوتاه حرکتی نمی کرد، احتمال برخورد و واژگون شدن با آن اتومبیلی که بسرعت حرکت می کرد را داشت. در همین موقع پیتر متوجه یک مرد سفید پوست شد که یک پیراهن آستین بلند آبی رنگ به تن دارد و جلوی او روی باک نشسته است. حالا سه سوار روی موتور سیکلت قرار داشتند.

شخص سوار سوم بسیار خونسردانه و مرحله به مرحله موتور سیکلت را به لاین سرعت معمول هدایت نمود و ماشین پرسرعت پشتی نیز عبور کرد. ماشین اصلا بنظر نمی رسید که قصد داشته باشد از سرعت خود بکاهد و حتما پیتر و مسافرش را بزمین می زد. بعدا پیتر متوجه شد که این ماشین سارقین بوده که پلیس نیز با شدت در تعقیب آنها بوده است. پیتر درک کرد که ماهاتتا، استاد اک در قید حیات^۱ ظاهر شده بود و او را نجات داده بود، در غیر اینصورت او حتما می مرد. او بسیار قدردان و شکرگذار کمکی بود که دریافت کرده بود چرا که تحت هر شرایطی او اکنون بایستی مرده باشد.

من افراد زیادی را که شاغل در امر طبابت بوده اند را در دو دهه گذشته ملاقات نموده ام. من آموخته ام که هر یک از ما از لحاظ جسمی و روحی کاملا منحصر بفرد هستیم. حتی اگر شرایط درمانی و مراقبتی کاملا یکسانی داشته باشیم، نتایج مشابه نخواهند بود. این بدین خاطر است که این نتایج بازتاب و انعکاسی از وضعیت سطح آگاهی^۲ ماست. همگی ما تجارب مختلفی را در زندگی های گذشته و توشه ها و ذخیره های مختلفی از کارما را نسبت به یکدیگر دارا می باشیم. ما بایستی این مهم را در ذهن داشته باشیم مادامیکه به جستجو مراقبت های پزشکی و سلامت می گردیم در نظر داشته باشیم که ممکن است ۹۵٪ آنها جوابگو باشند و ۵٪ تا بعضا ۲۰ درصد این مراقبت ها ثمر بخش نباشند. ۹۰ درصد اوقات برای بیشتر مردم شرایط سلامت مربوط به تغذیه نامناسب است و اگر مشکلی در شرایط سلامتمان داریم می توانیم در رژیم غذائیمان تجدید نظر بنمائیم. ما احتیاج داریم که آگاه باشیم

۱. The living Eck Master : استاد اک در قید حیات ، سلسله آموزش های اکنکار که به دانش باستانی سفر روح معروف است از ابتدای خلقت بشریت وجود داشته اند. همیشه این دانش دارای استاد زنده ای است که این دانش را بر مبنای نیاز روز و آگاهی مردمان روز تنظیم و تبدیل می نماید. این دانش هیچ گاه بدون استاد زنده نبوده است. در سال ۱۹۶۵ پال توئیچل، این دانش را از اقصی نقاط جهان جمع آوری نمود و به شکل امروزی و در قالب نام اکنکار Eckankar ارائه نمود. در حال حاضر و از سال ۱۹۸۱ تا کنون سری هارولد کلمپ Sri-Harold Klemp استاد اک در قید حیات ، ماهانتا هستند که مسئولیت آموزش دانش پژوهان اکنکار را به شکل استاد بیرونی و هم استاد درونی دارا

و چشمانمان را باز نگه داریم زمانی که ما روشها و تمرین های مختلف سلامت را بررسی می نمائیم. [البته] در این رابطه در ماهنامه جهان عرفان^۱ مورخ ۹ دسامبر بیشتر توضیح خواهم داد.

- شب تاریک روح لین !

این داستان مربوط به لین^۲ می باشد که در شب بسیار تاریک روح^۳ حدود ۱۸ سال پیش فرو رفته بود. مشکلاتش حدود ۴ سال ادامه داشتند. این شب تاریکی بود قبل از اینکه او اکنکار را بیابد. در آن زمان چهار موضوع بودند که او با آنها رودررو بود و او نمیدانست که این مورد کارمای خودش بود که بسوی او باز می گشت تا شکارش کند. اولین مشکل او این بود که پس از ۲۳ سال زندگی مشترک حالا از همسرش جدا شده بود. دومین عامل، مربوط به مشکلی بود که پسرش در آن با قانون درگیر بود. به خاطر اینکه لین مقدار زیادی دارو را دور ریخته بود ولی پسرش آنها را در خانه نگهداری می کرد.

احتمالا در آن ناحیه قانونی وجود دارد که بر طبق این قانون به اشخاص اجازه نگهداری داروی تاریخ مصرف گذشته را نمی دهد و همچنین به قانون گذار اجازه می دهد تا داروها را مصادره نماید. و این مورد نیز او را بسیار درگیر نموده بود.

عامل سوم این بود که او بخاطر اینکه شرایط سخت و طاقت فرسائی را سپری می کرد مشروبات زیادی را می نوشید و این فشارها باعث شده بود که شغل او که یک کمک دندانپزشک بود نیز به مخاطره بیفتد. در این نقطه از زندگی بود که لین تصمیم گرفت که دست از کار بکشد و از زندگی کردن انصراف دهد. او نمی دانست که به کجا برود. دوستش به او اجازه داد تا در خانه مادرش اقامت داشته باشد. سارقین به تازگی وارد این خانه شده بودند و پلیس از پودر سیاهی برای کشف آثار انگشت استفاده نموده بود.

۱. Mystic World ، ماهنامه جهان عرفان، در این ماهنامه به طور مرتب و مداوم استاد اک در قید حیات یک مقاله جهت راهنمائی کردن واصلان و دانش پژوهان اکنکار بچاپ می رسانند. یک مجلد از این نامه ها تحت نام کتابی با عنوان یادداشت های خرد در ایران به چاپ رسیده است - م

۲. Lynn

۳. Dark night of Soul : وضعیتی که روح پس از اتمام یا شروع دوران شدیدی از کارما درون آن قرار دارد و شخص دچار نوعی افسردگی شده و فکر می کند که تنهاست و سرگردان و خدا نیز او را فراموش کرده است - م

شرکت های خدماتی حرفه ای نظافتی خانه را شستشو و نظافت کرده بودند. لین به این خانه با روپوش سفید دندانپزشکی آمد و وقتی در حال رانندگی به سمت محل کارش بود متوجه لکه های سیاهی روی روپوش سفید دندانپزشکی اش شد. او دیرش شده بود، به لکه ها نگاهی انداخت و واقعا منزجر گشته بود. او به خدا دعا کرد و گفت: ((خدای عزیزم، آیا بد تر از این هم می شود!)) بلافاصله بعد از گفتن این جمله صدای بلند ناهنجاری را از شکمش شنید (او بیرون روی داشت) و مجبور شد به خانه باز گردد و خودش را تمییز و لباسهایش را نیز عوض کند. او خوشحال بود چرا که این تجربه به او نشان داد که خدا دعایش را شنیده و پس از این ماجرا او به سر کارش بازگشت. یک شب بعد او رویائی دید، که در یک جاده عریضی دقیقا وسط خیابان ایستاده است و یک کامیون مستقیما بسوی او می آمد. او از ترس خشکش زد و خود را حسابی باخت و تسلیم شد. در همین موقع او حضور یک دست را که به آرامی بازویش را گرفته بود، احساس کرد و این شخص او را از خطر دور و به سمت پیاده رو برد. او به دقت تمام جزئیات آن مرد و چهره او را بخاطر سپرد.

وقتی که از رویا بیدار شد، احساس کرد که به طور رومانتیکی با این مرد در آینده ملاقات خواهند داشت. اما احساس کرد که این مرد با او متفاوت است و از یک جنس نیستند. اما چیزی را که او در آن موقع نمی دانست این بود که او از لحاظ معنوی با این مرد بسیار صمیمی خواهد شد و اتفاقا هیچ هم این مرد با او متفاوت نیست و چه جورم از یک جنس هستند!!!

پس از چندی زندگی او تغییر کرد. او با مرد خوبی ملاقات و با او ازدواج کرد. پس از گذشت یکسال از ازدواج آنها او از طریق شوهرش با اکنکار آشنا شد. هر دوی آنها برای یک مراسم نیایش به یکی از دفاتر محلی اکنکار مراجعه کرده بودند. وقتی که در یک اطاق اقامت داشتند او بدقت به اطراف نگاهی می انداخت که تصویر فردی [استادی] را دید که در رویا او را یاری رسانده بود. مدتها بعد او متوجه شد و به این آگاهی رسید که زندگی او بسیار دچار تغییر و تحول گشته است. او نیاز داشت تا بار زیادی از کارمای خودش را مستهلک نموده تا بتواند با استاد ملاقات نماید. لین شروع به گریستن نمود چرا که در قلبش نوعی شعف خاصی را احساس می نمود. این حالت زمانی رخ میدهد که فردی روح را یاری می دهد تا به خانه بازگردد. لین دانست که در جا و مکان درستی قرار دارد.

- پاسخ سوالات جویندگان [معنوی] در سمینارهای اک پاسخ داده می شوند!

کتی (مادر مذکور در داستان کامپیوتر) از دوست خود ((باب)) که منکر وجود خدا بود خواست که با او به سمینار اک

بیاید و او نیز به خاطر اینکه دوست صمیمی اش بود قبول کرد که با او به سمینار برود. او به کتی گفت که مدت اعتقادش به وجود خدا دیری نپائید چرا که در زمانی که یک پسر بچه بوده هیچ یک از دعاهایش مستجاب نگردیده اند. خدا هیچگاه او را از دردسرهایی که درگیرش بوده خلاص نکرده است. کتی به او گفت که احتمالاً به این خاطر بوده که تو به این تجارب جهت رشد معنوی احتیاج داشته ای. باب اعتقادی به حرف های کتی نداشت. سپس آنها به سمینار رفتند و زمانیکه در صف ورودی سالن سمینار بودند باب از کتی سوال کرد که چرا سمینار در مینیاپولیس¹ برگزار می گردد. او خاطر نشان کرد که به این دلیل سمینار در اینجا برگزار می شود چرا که معبد اک و دفتر مرکزی معنوی اکنکار در چن هاسن² واقع گردیده است. اما او نمی دانست که چرا دفتر اکنکار از ((مانلو پارک³)) به مینیاپولیس نقل مکان کرد.

در طی سخنرانیم در آن سمینار [که کتی و دوستش باب حضور داشتند] من خاطر نشان کردم که به این علت اکنکار از مانلوپارک به مینیاپولیس نقل مکان نمود چرا که هزینه زندگی برای پرسنل دفتر اکنکار در کالیفرنیا⁴ زیاد بود و اک از من خواست که به مینیاپولیس برویم.

کتی به آرامی باب را تکان داد و به او گفت که استاد جواب سوال او را داد و همچنین به باب گفت که بین چگونه و به آرامی جواب سوالات در بین سخنان استاد در حال پاسخ گفتن هستند.

البته من [بعنوان استاد اک در قید حیات] هیچگاه چنین رویدادهایی را متضمن نمی شوم. شغل من این است که خودم را مجرایی پاک برای خواسته های اک نگه دارم. من بر روی متن سخنرانی هایم قبل از اینکه پشت تریبون بیایم کار میکنم و وقتی پشت تریبون می آیم به صحبت های اک که به آرامی جاری می گردد اجازه حضور می دهم. سالها قبل کتی برای کارفرمائی کار می کرد که اعتقادات متفاوتی برای خودش داشت و اکنکار را نیز تمسخر می نمود. اما پس از یک سمینار، او کتی را به دفترش فراخواند و به او گفت وقتی تو از سمینار اک باز می گردی خیلی تغییر می کنی و مثبت تر می شوی.

-
۱. Minneapolis: ایالتی در شمال ایالات متحده که دارای دریاچه های بسیاری است و در مرز جنوبی کانادا و دارای آب و هوای سردسیری است. دفتر مرکزی اکنکار بهمراه معبد اک در این ایالت و شهر چن هاسن واقع گردیده است - م
 ۲. Chanhassen
 ۳. Menlo park
 ۴. California

وقتی که من نیز بتازگی به عضویت اکنکار در آمده بودم، مردم نیز به تغییراتی که در من پس از شرکت در سمینارهای اکنکار ایجاد می شد اشاره می نمودند و اینها برکات معنوی زندگی کردن و آموختن است.

من هر روز در حال یادگیری هستم. زمانی که برای اولین بار در این مقام قرار گرفتم، برخی مردم می گفتند: ((واه، او حتما همه چیز را می داند!)) من بهتر می دانم که در این مقام و جایگاه تعالیم من جدی تر میگردند. زندگی شما را در بر خواهد گرفت در حالیکه در حال جستجو و نظاره نیستیم. زندگی شما را شگفت زده خواهد کرد و تغییراتی در برنامه ها و نقشه های [آینده] خواهد داد و چیزهایی [به تجربه] را خواهید آموخت که تنها مختص شما هستند. گام های شما بر روی زمین رشد می نمایند، اما روح در بهشت زندگی می کند.

ما روح هستیم و دارای یک بدن انسانی می باشیم. شغل ما این است که از بدن انسانیمان تا آنجائیکه ممکن است به بهترین شکل و در جهت بقاء و طول عمر بیشتر مراقبت نمائیم.

برکت باشد